

دغدغه‌های یک کتابفروش

ماکی تنها شدیم؟

علی غنی
نویسنده

همین چند روز پیش بود که مشغول انجام کارهای آخر روز در انتشارات بودم و اوقات عصرگاهی را در انتظار اتمام زمان برای رفتن به خانه می‌گذراندم تلفن همراهم زنگ خورد. اسمش را که دیدم، بی‌درنگ جواب دادم. صدایش همان گرمای همیشگی را در خود داشت. احوال هم را که خوب پرسیدیم، متوجه شدم نزدیک کتابفروشی است. گفتم هر وقت دم در رسیدی خبرم کن که بیایم پایین و کیسی بزنیم. تماس را خاتمه دادیم و دقیقی بعد دوباره زنگی زد که خبرم کند. پله‌های قدیمی راهرو را پایین رفتم و به همگف که رسیدم، آن چهره آشنا را از پشت ویترین شناختم. داشت عنوان‌های چیده شده را از پیش چشم می‌گذراند.

به شتاب خود را دم در رساندم و از آمدن دوست استقبال کردم. اگرچه این روزها از شدت وخامت اوضاع اقتصادی، هردو می‌دانستیم که داریم صورتمان را با سیلی سرخ نکه می‌داریم، اما همین دیدارهای کوتاه هم برایمان آنچنان دلخوشی و سرخوشی می‌آورد که تا ساعاتی تمام ممرات‌های جاری‌مان را از یاد می‌بردیم. قدم‌زنان به سمت پاتوق همیشگی‌مان در آن اطراف راه افتادیم. اومی گفت و من می‌گفتم: قدری آرام‌تر شده بود. حرارت چند روز قبلیش نگرانم کرده بود. از آنچه به ناروا بر سرش آمده بود، دلخور بود. از اینکه سال‌ها برای هدفش هزینه کرده و حالا که وقت چیدن محصولش شده، آقایان یا طاقچه بالا می‌گذارند یا اهمیت موضوع را آن‌جور که باید نمی‌فهمند! حق هم داشت. هر چه باشد اواز خیلی‌ها بیشتر در عرصه فرهنگ جولان داده بود و طبیعتاً بیشتر از خیلی‌ها می‌دانست اما چون اهل سیاست‌ورزی غلط نبود و با همه روراست بود، همه‌مان می‌دانستیم آخر سر چوب همین راهم می‌خورد.

بی‌خود و بی‌جهت کسی یا چیزی یا عملکردی را تأیید نمی‌کرد که باج بدهد و بخواهد با رانت، خودش را به جایگاهی برساند. بی‌اگر از نزدیک‌ترین و صمیمی‌ترین دوستانش هم ایراد و اشتباهی می‌دید، بی‌تعارف نقدشان می‌کرد و همین اخلاقی باعث شده بود که در خیلی سازمان‌ها کسی چشم دیدن و هم‌کلام شدنش را نداشته باشد.

از احوال شخصی پیرامونش که جویاشدم فهمیدم به تازگی رو به تدریس آورده و تصمیم گرفته در کنار مهارت‌های اصلی‌ش در حوزه مستند و مطالعات رسانه و سیاست، مسیر آموختن راهم با طمأنینه طی کند تا شاید صرف‌نظر از نفع مالی ناچیزش، یک‌تن از صدها جوانی که پای صحبت‌هایش می‌نشینند، اهمیت آن دغدغه‌ها را بشناسد و راه درست در پیش بگیرد.

در دامن امایین روزها چیزی فراتر از مسائل خودم بود. به این مرد فکرمی‌کردم که اقل‌پانزده سال بیشتر از من دارد و هنوز هم در میانه میدان فرهنگ، به جای اینکه از تخصص‌هایش در پیشبرد مسائل استفاده ببرد، مشغول دست‌وپنجه نرم کردن با تورم و حساب‌و‌کتاب یک‌قران و دوزار حقوقی است که باید مخارج او و همسرش را تأمین کند. و باز به خودم فکرمی‌کردم و اینکه یعنی من پانزده سال بعد هم همین فشارها و غصه‌ها را برای معیشت و مسائل ابتدایی زندگی خواهم داشت؟

وبی‌توجه به حرف‌هایی که در حال زده شدن بود داشتم هم‌زمان مسیررامی‌پیومدم و فکرمی‌کردم. تا اینکه به پاتوق رسیدیم. وارد که شدیم، مثل همه کافه‌های آن اطراف، همه اول براندازمان کردند. می‌ترسیدند راپورت‌جی بعضی جاها باشیم که آمده‌ایم آتو بگیریم و بعد هم وسط این بازار داغ پلمب‌ها، این کافه هم برود برای بسته شدن؛ اما وقتی دیدند صاحب کافه به پیشوا زمان آمد، خیالشان راحت شد. کنج دنجی پیدا کردیم و نشستیم که کم‌تر به چشم بیاییم.

باز هم از هدف‌هایمان گفتیم. از اینکه چطور باید در این کشور که سرزمین آبا و اجدادی‌مان است، از میان تمام موانع بزرگ برای رسیدن به یک هدف فرهنگی عبور کنیم. از اینکه در مسیر رشد، نه تنها کسی همراهت نخواهد بود، بلکه ممکن است خیلی از آقایان و آقازاده‌هایشان و سوغلی‌ها برایت جفت‌پا هم ببندازند. اما باز تو باید پرتو پرروره بروی و به رویت نابوری و از اینکه گاهی حتی نزدیک‌ترین‌هایت هم در راه به تو کوچک‌ترین کمک‌ی نخواهند رساند، تنها تنها قدم در مسیر بگذاری.

در آخر صحبت‌ها خیلی به فکر فرو رفته بودم. که ناگهان صدایش من را بیرون آورد:

علی چرا اینقدر تو فکری؟

به این فکرمی‌کنم که ما قبل‌ترها اینقدر تنها نبودیم. از کی به این نقطه رسیدیم که هر کدام دور خودمان دیوار بکشیم و تنهایی‌هایمان را در شبکه‌های اجتماعی به اشتراک بگذاریم؟ مکتی‌کرد و گفت: دقیقاً از وقتی که تحمل نظرات و آرای متفاوت در کنار هم برامان سخت شد...

زندگی

گفت‌و‌گودر باره انتظارات مردم از مسئولان، خواسته‌ها و نیازهای مردم به بهانه هفته دولت

دولت خوب مردم شاد



سیمه ملاتیبار
نویسنده

به بهانه هفته دولت سراغ مردمانی از نواحی مختلف کشور رفتیم تا با ما از خواسته‌هایشان از مسئولان دولت بگویند. از رفاه، شادی و امنیت که می‌خواهند و در آغوش دارند. شادی، محصول رسیدن به نتیجه، محصول رسیدن به نیازها و خواسته‌هاست. دولتی که شادی بخش است یعنی به هدف خود رسیده است. به نظر شما مهم‌ترین رفتاری که در شادی بخشی و رفاه یک دولت برای مردمش تأثیر دارد، چیست؟

داریم. یعنی کارگرمای ممکن است بیست سال قراردادهای یکساله تمدید کند، در نتیجه نمی‌تواند برنامه‌ریزی مشخصی در زندگی داشته باشد. این قراردادهای کوتاه مدت، قراردادهای پیمانی و شرکتی، ثباتی ندارند و زندگی‌ها موقتی می‌شوند. خب اینجا امید در دل افراد خشک می‌شود و اگر دولت از خشک شدن امید جلوگیری کند و اثر موقتی بودن را کم کند، دیگر شاهد آینده موقت و زندگی‌های موقت نیستیم. مثلاً دولت در مورد قراردادها بگوید که هر کسی که می‌خواهد کار کند، حداقل باید پنج سال قرارداد داشته باشد و دیگری نباید شاهد قراردادهای ۸۹ روزه باشیم. یا دیگر نباید بیمه بیکاری برای برخی شرکت‌ها را حذف کنیم. اگر اینها را حذف کنیم و اصلاح، امید برمی‌گردد و خیال مردم راحت می‌شود. به نظر من یکی از برجسته‌ترین‌هایش همین است که آینده موقت حذف شود و به جایش آینده پایدار شکل بگیرد.

یا در ساختار اداری گاهی خیلی از بخش‌های زندگی ما به هدر می‌رود. اگر ما حداقل در بخشی از اجرای قوانین نظارت داشته باشیم و از طریق سامانه بتوانیم آن را مخابره کنیم و مسئول پست سامانه هم ترتیب اثر بدهد، این طور به مردم قدرت می‌دهیم که می‌توانند در سر نوشت خودشان نقش آفرینی کنند. داشتن احساس قدرت سیاسی و داشتن احساس هویت به مردم، امید و شادی می‌دهد.

ما در استان بوشهر چالش آب داریم اما اینکه این چالش چطور برطرف شود، می‌تواند امیددهنده یا ناامیدکننده باشد. راه حل عبور از بحران آب ما صرفاً آب شیرین‌کن نیست ولی مسئولانی که دارند برای حل این مسأله فعالیت می‌کنند، تنها تلاش و تأکیدشان روی آب شیرین‌کن است که اتفاقاً به بودجه استان هم هزینه زیادی تحمیل می‌کند و هم اینکه عوارض زیادی دارد که به تدریج باعث تعطیلی کسب و کارهای دریایی می‌شود چون آب شیرین‌کن‌ها آثاری در زیست بوم دارند که متأسفانه همین الان هم با افزایش تعداد آب شیرین‌کن‌هایی که روی دریا نصب شد، این مسأله تقویت و تشدید هم شد و پساب و آلودگی و مصرف برقی که آب شیرین‌کن دارد باعث می‌شود مردم ما دوباره از این وضعیت ناامید شوند.

نمی‌توانستند ماشین بخرند ولی همکاری بعد از سه سال که ثبت نام کرده، امید دارد بتواند به ماشین برسد. با وجود اینکه یک روزهایی واقعاً مسیر و فرایند اعلامی را درست طی می‌کرد ولی سامانه به بهانه‌های مختلف با ارسال پیام درخواست شما فاقد اعتبار است، اجازه ادامه فرایند ثبت نام را نمی‌داد و فقط تا مرحله دریافت کد پیش می‌رفت ولی بالاخره خدا را شکر مشکلاتش حل شد. نمی‌خواهم بگویم ما خیلی خوب هستیم ولی این طور که بررسی می‌کردم انگار صنعت خودرو در اکثر کشورها خیلی بد شده و مثل گذشته نیست. ژاپن با آن همه غول بودنش مثل همین شرایط ما را برای فروش گذاشته، ترکیه به فرانسه خودرو صادر می‌کند. انگار دنیا برای تکمیل خودرو لنگ خودروسازی چین شده است.

بrazجان: مهم‌ترین چیزی که در شادی بخشی و رفاه یک دولت برای مردمش تأثیر دارد، این است که مردمش بتوانند آینده روشنی برای خودشان تصور کنند. مردم باید رؤیایی در سر و آرزویی بردل داشته باشند. اگر مردم آرزو و رؤیایی در سر ندارند باشند ناامید هستند و دیگر آینده‌ای برای خودشان متصور نیستند. پس ویژگی مهمی که دولت باید داشته باشد، این است که کاری کند تا مردم بتوانند در مورد آینده خودشان رؤیاپردازی کنند. یکی از چیزهایی که باعث می‌شود مردم بتوانند رؤیاپردازی کنند، این است که بتوانند آینده را پیش‌بینی و برایش برنامه‌ریزی کنند. مثلاً وقتی من می‌دانم که تورم قرار نیست بالا و پایین شود، می‌توانم برای خودم برنامه‌ریزی مالی داشته باشم، می‌توانم بگویم که من اگر این مقدار پس‌انداز کنم، می‌توانم سفری بروم، می‌توانم کالایی بخرم ولی وقتی تورم یا تصمیم‌های یک شبه وجود دارد، دیگر مثلاً یک تولیدکننده اگر خواهد برای کارش برنامه‌ریزی داشته باشد اما بیکهو صادرات آن کالا ممنوع شود یا وارداتش آزاد، نابود می‌شود و این موضوع، امید را از قشر تولیدی و اقتصادی ما می‌گیرد. بنابراین حذف تصمیمات یک شبه و امکان داشتن برنامه‌ریزی بلندمدت برای مردم می‌تواند امید را به جامعه برگرداند و رفاه و شادی را به مردم هدیه دهد.

از طرفی ما قراردادهای کاری موقت را در کشور به تعداد زیاد

رشت: هر دولتی برای یکدستی، به یک هدف مشترک، شعار مشترک و شعر مشترک نیاز دارد. گاهی رنگ مشترک و گاهی یک تجربه مشترک می‌تواند باعث هماهنگی اعضا با هم شود. مثل شعر سلام فرمانده که به دور از هر تحلیل محتوایی و نقد فرمی، این خاصیت را دارد که یک نسل تقریباً ملول از اتفاقات پیرامون، با دغدغه‌های خانوادگی مسائل خانوادگی و ظلم‌هایی که در جهان اتفاق می‌افتد، یک شعر خوش ریتم مشترک پیدا کرده و دارد به وحدت دوست داشتنی‌اش نزدیک می‌شود. برای خاطر ایران که شاد و در آرامش می‌خواهیم‌اش. برای خاطر مردم سرزمینمان که زیر سایه امنیت دولت، به هم پیوسته می‌خواهیم‌اش.

سال گذشته که به عقد هم درآمده بودیم فکرش را هم نمی‌کردیم بتوانیم از عهده تهیه ضامن برای وام ازدواج بر بیاییم. با توکل بر خدا ولی با ناامیدی کنار همسرم در کافه‌ای از شهر مشغول سالن‌داری بودیم و فکرمی‌کردیم حالا حالاها باید نامزد بمانیم که شنیدیم طرحی آمده که دیگر لازم نیست برای وام ازدواجمان، سه ضامن پیدا کنیم، آن هم مایی که اصلاً در اطرافمان چنین شرایط و آدم‌هایی را نداشتیم اما شنیدیم که دولت اعلام کرده و خواسته تا در راحت‌ترین حالت ممکن و فقط با یک ضامن، وام‌های ازدواج پرداخت شود. رفت و آمد خاصی هم به بانک نداشتیم. از طریق سامانه باران ثبت نام را انجام داده بودیم و به بانک کشاورزی مراجعه کردیم و امضای کردیم، بعد از اینکه از طریق دوستان که جواز کسب داشت، به وام‌مان رسیدیم متوجه شدیم که وام ودیعه مسکن هم به ما تعلق می‌گیرد، انگار خدا برایمان خواسته بود، توانستیم خانه‌ای را هم اجاره کنیم و چند کالای اصلی را هم برای زندگی بخریم. برای من و همسرم که هر دو پدر و حامی مالی نداشتیم، گرفتن ۳۶۰ میلیون وام خیلی حرکت روبه‌جلویی بود. برای همین فکرمی‌کنم هموار کردن مسیر زندگی برای استقلال جوانان در ازدواج، عامل مهمی برای شادی فردی و اجتماعی خواهد بود.

اینکه قرعه‌کشی از سامانه ثبت نام بیکارچه خودرو حذف شد هم قدم خیلی خوبی بود. واقعاً شانس درآمدن اسم برای خودرو نصیب هر کسی نمی‌شد و خیلی‌ها

